در شماره پیشین نشریه، بخش اول مصاحبه مارک فررو تاریخ‌نگار برجسته فرانسوی در ارتباط با کتاب شوک اسلام، درج شد. بخش پایانی این گفتگو راکه توسط هرموز کسی با مارک فررو انجام شد در این شماره از نظر می‌گذرانید.

* * *

گفتگوی هرموز کسی با مارک فرورو

شوک اسلام

بخش پایانی

○ به بحران هویت برگردیم، بنابر آنچه گفتید خدوهم گفت: بحران هویت عبارت است از به خیود آمدن در جایگاهی‌که به هرجهت ماندن در آن دیگر آرامش‌بخش نیست، شاید عقب مانده و عقب‌افتاده است و رایش تلاوه‌ای در فرد برای گذشتن از آن، اینطور است؟

● در مورد واژه «فرد»که شما با سادگی از آن استفاده کردید، باید بگویم مشکل اساسی غربی‌ها و مسلمان محتوای این واژه است. یعنی غربی‌ها زیادی فردی هستند و اندیویدوآلیست و مسلمان‌ها اصلا به فردیت توجهی ندارند. البته می‌دانم که شما در این مورد برای ایران نظر می‌دهید که «فرد نو» و انسان بافردیت در حال زاده‌شدن است. ولی من هم ضمن اینکه امیدوار هستم می‌خواهم هرچه زودتر آن را ببینم. بنابراین اگر هم فردی در یک کشور اسلامی به خود می‌آید، بلافاصله این به خود آمدن را در جامعه جمع‌گرای خود در میان می‌گذارد. اگر جامعه جمع‌گرا آن را پذیرفت می‌ماند. وگرنه محکوم به مرگ است و می‌میرد! یعنی برای ماندن تا به حال یک راه وجود داشته است، «جمعی» بشود. من سال‌ها در کشورهای اسلامی از نزدیک شاهد این ماجرا بوده‌ام. برای بیرون رفتن از این بحران و ایمان یک فکر و آفرینش و یک متدولوژی اندیشیدن لازم است و این همه یعنی نیروی فکری که تو را از این چسبگاه بکند!

○ به ویژه اینکه فکر کردن یکی از کارهایی است که پس از آمایش، انسان باید آن را حتما به تنهایی انجام دهد.

● بله، همین طور است. ولی ابهام آن این است که فردیت داشتن و اندیویدوآلیست بودن معنی بریدن از دیگران نیست. معنایش این است که احترام به یک شخص به خاطر فردیت او باشد و نه وابستگی او به یک خانواده. به یک فرقه یا به یک جمع. همان چیزی که اسلامی‌ها آن را «امت» می‌نامند و اتفاقاً خشم و غضب‌کردنشان هم به کسی که از آن جمع خارج شود و مرتد دانستن او نیز از نوعی ترس جمعی ناشی می‌شود، ترسی که در واقع ترس متلاشی شدن است و با ترساندن «دیگری» جبران می‌شود.

○ شاید یکی از شرایط موفقیت فردیت تعادل، میزان دز و شیمی آشوری آن باشد. پدر من می‌گفت‌که آدمی می‌تواند با عسل خودکشی کند، شخصی چند سال پیش در شهر مشهد با شربت بستدی و خوردن چند کیلو خیار «خودکشی» کرد. در پارسی ما مثلی داریم که می‌گوید: «اندازه» هم سزاوار دوست است و هم سزاوار دشمن! بنابراین اگر ما به یک فردگرایی خردمندانه و یا یک جمع‌گرایی مستقل و مستدلل برسیم، شاید بسیاری از بیماری‌ها را جوان کرده باشیم.

● ولی این «اندازه» راکه شما به آن اشاره می‌کنید، در اثر همان خودآگاهی می‌آید که پیشتر گفتید و آن «پریزدو کنسیانس» به خود آمدن» بود که آن را می‌پسندم. ولی این «به خود آمده» هر قدر بضاعت فکری، علمی و فرهنگی بیشتری داشته باشد برای بیرون شد از این گرداب بحرانی، به بیرون توجه بیشتری می‌کند و بیشتر بیشتر می‌رود. در حالی که توجه رایگان‌که همان توجه تنبلانه به درون است، یعنی توجه به جنبه مذهبی «خود» باعث نوعی دلخوشی بی‌پایه و اساس است که رابطه شخص را با واقعیات جهان خارج قطع می‌کند و او را به صورت روزافزونی درون‌گرا، فرقه‌گرا و متعصب می‌گرداند تا جایی که فکر می‌کند که نه تنها همه حق و حقوق جهان از آن اوست، بلکه این سرشت را خداوند یا طبیعت یا هر آفریننده دیگر ـ فسط برای او خلق کرده است و در اینجاست که هر چه را ندارد ـ دلیلش را به خاطر این نمی‌داند که برایش هیچ زحمتی نکشیده، بلکه به خاطر این می‌داند که آن را از او غصب کرده‌اند ـ آن را از او گرفته‌اند. بنابراین باید آنچه از او گرفته‌اند را یعنی همه چیز را به خاطر همان کیفیتی که برای خود قائل است و خصوصاً آن را برابر همه کیفیت‌های جهان می‌داند، هرچه زودتر به او برگردانند. او حتی به این همه هم رضایت نمی‌دهد و می‌خواهد تا هم بالاتر برای او و هم برای مریدانش و هم به مراتبی بالاتر برای آربابانش در حد اعاده حیثیت شود و همه جا او را به صدر بنشانند. همین جا نقطه عطف توریسم است که زاییده می‌شود! و باز هم به آن «اندازه» شما و فردگرایی معقول و یا جمع‌گرایی خردمندتان برمی‌گردیم که اگر ما بتوانیم این درد دو طرف را، یعنی جمع‌گرایی افراطی خاوران را با فردگرایی افراطی باختران و یا فردگرایی افراطی باختران را با جمع‌گرایی افراطی خاوران درمان کنیم. یعنی نوعی تردیکی دوکرانه دور از هم به وجود آوریم، بیراه نرفته‌ایم.

○ شما فکر نمی‌کنید که در همه آنچه راجع به جهان اسلام گفتید بیان نوعی احساس حقارت نیز نهفته است؟ مستقصودم یک احساس خود کوچک‌بینی کلی‌که از مجموعه‌ای از احساس حقارت سرچشمه می‌گیرد، از خانواده گرفته تا شهر، کشور سواد وکمال، فرهنگ و همان جمع‌گرایی‌ای که خود از آن نام بردید، هم‌چندنکه این خودکم‌بینی و احساس حقارت گاهی به صورت‌های زننده غرور و نخوت نظام‌رکند و یا به صورت وحشتناک‌تری درون‌گرا شود و در پس پشت تقیه و تقوا عزلت گزیند...؟

● البته این هم هست. ولی این ماجرای جستن دستاویز ماجرایی است همانند یک ارکستر که از مجموعه‌ای از نواها سرچشمه می‌گیرد و ما می‌توانیم بسیاری از این نواها و چیزها را با تجزیه و تحلیل از آن به دست آوریم و وجود آنها را در آن دستاویز بازشناسیم. چیزها و نواهایی که گاهی یک دست و هماهنگ نمی‌نمایند. در حالی که پس از تجزیه و تحلیل آنها را متضاد نیز خواهیم یافت.

○ به کانیان شوک اسلام برگردیم، با آنچه‌که تا به حال گفتید، شما فکر نمی‌کنید بهتر بود می‌گفتید شوک اسلامی یا برخورد اسلامی؟ این را از این نظر می‌گویم‌که تا به حال شما بیشتر به اسلام‌های ایده‌نولوژیزه و مکتبی اشاره و نظر داشتید تا به خود ایدنولوژی، چرا؟ بیشتر توضیح دهید.

● البته این نهایت هر دو یکی شود، ولی من فکر می‌کنم این احساسی که نسبت به اسلام به وجود آمده به خاطر برخورد اسلامی مسلمانان و خصوصاً اسلام‌گرایان باشد تا خود اسلام. گرچه اسلام طبق طبیعتش یک مذهب «به من چه گو» نیست و در همه چیز و همه کار مدعی است و حتی قوانینی دارد به نام امر به معروف و نهی از منکر. بنابراین همین هم هست که طرفداران اسلام آن را «کامل» و یاسخگو به همه پرسش‌های هستی‌شناسانه می‌دانند.

اتفاقاً طبق گفته خود شما این خود اسلام است که طبیعتاً در پی «برخورد» است. من فکر می‌کنم اولین برخورد اسلام در دل خود مسلمان است که اجرا می‌شود، پس از آن برخورد به تندی به بیرون هم سرایت می‌کند. البته این برخورد آن برخوردی نیست که سامولئل هانتینگتون می‌گوید. بلکه همان برخوردی است که اسلام خودش نیز مدعی آن است. شما نیز آن را می‌گویید. برخوردهای دیروز با اسب و خر و اشتر و شمشیر و قمبه بوده است و تمدن‌های ایران و هند و یونان و میل به تصاحب و تخریب آن، امروز هواپیما داریم و هلی‌کوپتر و جت و تمدن پر زرق و برق باختران و همان میل به تصاحب و تخریب، نه به هر قیمت، بلکه به همان قیمت رایگان که گفتم. مسیحیت و یهودیت هم که در واقع مادران اسلام هستند، نسبتاً از چنین دوره‌هایی گذشته‌اند. خیال نکنیم که این فرهنگ امروزین باختران که آن را فرهنگ جوده و کوتین (یهودی و مسیحی) می‌نامند که تا اندازه زیادی هم انسانی است، تا جایی که اومانیسم اروپا و غرب از آن زاده شده از آسمان آمده! نه. از تخمیر و تلطیف و پالایش همین دو مذهب به دست آمده است. در واقع کود و خوراک این درخت بوده، کشتارهای بی‌رحمانه‌ای که به نام دین‌ها گوناگون در جهان شده بیشمارند. همین کشتارها و افراط‌ها و بی‌حرمتی‌ها به ساحت انسان بود که مسیحیت خودش را از پا در آورد و از میان آن پیکره بیجان فرسوده و متلاشی و پوسیده و پس از آن تخمیر و اصلاحات بی‌گسست، این درخت فرهنگی راکه فرهنگ باختری می‌نامند از آن جوانه زد و سرکشید و زیر سایه این درخت بود که مهار از سر خرد برداشته شد و اندیشه آغاز به کار کرد، و آندیویدو با فردیتش جای رعیت سر به زیر و سر به راه را گرفت و این شهروند زاده شده در زیر این درخت، این شهریت و تمدن با تمام معایبش بی‌همتا را در این جهان سامان داد و تمدن نو زاده شد و طبیعت نافرمان سر در پلاهنگ خرد انسان گذاشت و فرمانبر شد و اصول جبریت «مکتوب» و «مشیت الاهیه» از ذهن سرکش انسان روشنفکر رخت بر بست و مدرنیسم و تظاهر آن مدرنیته و تکنولوژی با این همه دهشمندی و گشاده‌دستیش پا به عرصه وجود گذاشت.

○ واژه صفت دهشمند وگشاده‌دستی این تمدن شادم می‌کند، زیرا مثل آن شعر پارسی است‌که این «آب تیغ هندوی» را نیز سیراب می‌کند و «همه‌ای از آن نداره، یعنی بی‌پهاها این تکنولوژی و ابزارهای پیشرفته این تمدن در خدمت مرتجع‌ترین و متعصب‌ترین‌ها نیز هستند، این نیز از قدرت شگفت‌انگیز این تمدن ناشی می‌شود که خود «آب انسان را چاشنیش موهومات و خرافات‌کرد. به نظر می‌رسد این تمدن با همه تمدن‌های دیگر فرق داشته باشد. شما فکر نمی‌کنید‌که این شورت دیمرتو زوال‌پذیر باشد؟ و فکر نمی‌کنید‌که این کیفیت دیرزیستی آن از تناوب ونازه به تازه نوشدن آن بیاید؟

● چرا همین طور است و اینها همه با توضیحی که خواهم داد یعنی همان دموکراسی از اصالت حرکت انسان و سیرت آن می‌آید. اما فقط وجود این اصالت نیست که کارساز است، بلکه عنایت و توجه به این اصالت و هموار کردن مراحل بعدی شناخت و کاربرد آن شناخت برای پیشرفت به سوی احترام به انسان و زندگی نیز هست. من فکر می‌کنم در یک معنی کلی و نسبی ما را به همین دموکراسی غربی می‌رساند که حاصل کشتزار فرهنگی انسان جهانی است. البته نوع‌هایی از حکومت‌ها و جامعه‌هایی در جهان بوده‌اند‌که به نوعی مردم‌سالار بوده‌اند و حکومتگر. سرکرده، پادشاه و یا هر نام دیگری که به آنها بدهیم به نوعی به حرف مردم توجه داشته‌اند، ولی این جمهوریت با همه کمبودهایش تا حال کم‌عیب‌ترین بوده است. برای همین نیز پربارتر و پردوام‌تر است؛ دستکم اینطور می‌نمایدو تاکنون نیز این چنین بوده است. ولی توجه داشته باشید چنانکه گفتم این دستاورد، گاهی چه امروز در جهان غرب از آن استفاده می‌شود، ولی دستاورد همه ساکنان این دهکده جهانی است. ما همه چیز این دموکراسی راکه با همه معایبش از همه رژیم‌های دیگر کم‌عیب‌تر می‌نماید را از همه جهان و تاریخ آن وام گرفته‌ایم و نباید هیچ شرمی از گفتن آن داشته باشیم که هر نزه آن از جایی آمده است.

○ شما فکر نمی‌کنید‌که این کم‌عیبی همانا از پذیرش خطاپذیری آن بیاید، یعنی خود را خال مایشا نمی‌داند و می‌پذیرد که گاهی خطا هم می‌کند، وقتی هم خطاکرد به دلیل خود همان تناوب و نوشدن باید برود تا دیگری جای او بیاید و زنجیره حفظ تازگی آن وکهنگی نپذیرفتن این چنین ژاده شود؟ چیز دیگر اینکه در اثر همه اینها نوعی خود آگاهی به وجود می‌آید‌که باعث نوعی هماهنگی مافیه شود، یعنی تعیین حدود و نیز یعنی پذیرفتن حدود خویش تا دیگران نیز حدود خویش را محترم دارند، اینطور نیست؟

● همین طور است، ولی نکته اساسی در اینجا مردم هستند و قانون، حتی نه قانون، بلکه روح قانون و آموزش قانونی‌پذیری و کاربردی قانون در نخستین‌ترین و کوچک‌ترین واحد جامعه یعنی فرد، و در او یعنی در فرد، وارد کردن طبیعت و کوچک‌ترین جزئیات زندگی، مثل خرید بلیت اتوبوس، در حالی که شخص می‌داند که مثلا فقط ده درصد امکان کنترل توسط مامور شرکت اتوبوسرانی را دارد، با این حال تقلب نمی‌کند. در مالیات دادن کسی که از کودکی دیده است که پدر و مادرش هر سال در ماه مارس برگه‌های مالیاتی خود را با وسواس و درستکاری پر می‌کنند و واجبات شهروندی خود را نسبت به دولت برگزیده خود رعایت می‌کنند، حال امروز که بزرگ شده بدون عصبانیت و بی‌تقلب برگه‌های مالیاتی خود را پر می‌کند.

○ البته همینه و در همه جا خلاقکارهایی هم وجود دارند.

● بله، ولی خوشبختانه همیشه و باقدری خشمینی تقلب‌کارها تعدادشان از درستکارها خیلی کمتر بوده است. در صورتی‌که اشاره ما به این نیست که آیا در اجتماع متقلب وجود دارد یا نه. مسئله این است که آیا این جامعه براساس احترام به انسان و خصوصاً فردیت او سازمان داده شده یا خیر؟ در هر حال وقتی روح قانون و دموکراسی در تو دمیده شد، دیگر اگر تو را به ریاست جمهوری برگزیدند و دوباره رای ناوردی بی‌درنگ کرسی ریاست جمهوری و یا هر مسند دیگری را ترک خواهی کرد، حتی با اکراه! و اگر شهروند بودی و دیدی که برحسب اتفاق کسی کرسی‌ای را پس از پایان دوره‌اش ترک نمی‌کند، برحسب روح قانونی که در تو هست شب و روز نگران خواهی بود و سرانجام او را از کرسیش به زیر می‌کشی، یا این همه سادگی که گفتم این تمدن امروزی و دموکراسی‌ای که در واقع نگهبان آن است و هر یک بایسته زندگی دیگری است ادامه پیدا می‌کند...

○ «شوک اسلامی» یا «شوک اسلام» در این همه در کجاست؟ آیا برخورد روح «اعتقاد» یا روح باورها نیست با طبیعت و محیط زیستش؟ آیا این برخورد اعتقاد نیست‌که انسان‌ها را در طول تاریخ به برخورد‌های اعتقادی وا داشته است؟ آیا شما با این ابهام و ایهام در صدد «اعاده حیثیت» برای مسلمان‌ها نیستید؟ برای اینکه در همه جا آن کسانی را که دوست یادشمن قلمداد می‌کنند این برخورد را اسلامی می‌دانند، در حالی‌که شما برخورد را برخورد خود اسلام معرفی می‌کنید. قرآن در جایی حکم می‌کند‌که با غیرمسلمان‌ها وکافران شدید باشند وبین خودی‌ها رحیم و مهربان و خصوصاً شدید بودن باکافران را پیش از رحیم بودن با خودی‌ها آورده است.

● واقعا متن چنین چیزی را می‌گویند؟! عجب! به یاد نمی‌آورم.

○ بله، اشدا علی‌الکفار و رحماءُ بینهم، از آیات قرآنی است.

● این شگفت‌انگیز است! ولی بدون اینکه بخواهیم وارد قضاوت اسلام بشویم باید بگویم که خوشبختانه شما نکته ظریفی را دیده‌اید و درست هم هست...

○ چرا نمی‌خواهید وارد قضاوت اسلامی شوید؟

● چون قضاوت اسلام در خود اسلام و قضاوت این حکم نیز در خود این حکم است. بنابراین، این قضاوت به عهده خود مسلمانان است. امیدوارم این کار را بکنند.

○ آیا ترومی بر این قضاوت هست؟

● البته پرسش بجایی است. پاسخ طبیعی به این پرسش نه است! چون مقوله مذهب است و باید امری شخصی باشد. مثل یک ملک خصوصی که ورود به آن ممنوع است. ولی چنانکه گفته شد اسلام‌گرایان مدعی پیاده کردن این اصول در جهان امروزند. بنابراین آنها خودشان، خودشان را در معرض داوری قرار می‌دهند... ولی من به شما بگویم که ما داریم وارد بحث بزرگی می‌شویم‌که جمع کردن آن کار دشواری خواهد بود، ولی گریزناپذیر نیز هست. بیینید خوب است بحث را اینگونه ادامه دهیم که بشریت صاحب فکر و روشن و بی‌غرض امروز حال با هر باور مذهبی و حزبی‌ای که باشد به این نتیجه سازنده رسیده‌که بحث بر سر حقانیت و عدم حقانیت یک مذهب، بر سر مقوله الوهیت و الاهیت استوار است و همه می‌دانیم‌که نشان دادن وجود خدا همان قدر مشکل است که نشان دهیم‌که این معروف‌ترین بازیگر رمان جهان و آفرینش وجود ندارد، حال چه خدایرست باشیم و چه نباشیم. این دستاورد عظیم انسان یکی از درجات متعالی اندیشه و دموکراسی و عصر روشنایی است که البته در کشور شما هم بوده و کسانی مثل خیام و ابن سینا و دیگران بسا خردمندی ویژه‌ای آن را در شرایطی سخت گفته‌اند، ولی سوگمندانه آن اثر شگفت اندیشمندان دروه روشنایی غرب را نداشته‌اند و این خیلی ساده از نبود آمادگی یا دست‌کم کمبود آمادگی اجتماعی آن دوره‌ها می‌آید. تاریخ نشان می‌دهد که هر قومی که در آن آزادی دیگرباوری بوده، در آن برخورد اندیشه‌های گوناگون نیز میسر شده است. منطقه ماوراءالنهر شما پیوسته زایشگاه اندیشه‌ها و ابتکارات و تمدن‌های بزرگ بوده است. من به خاطر علایق گوناگونی که به این منطقه‌ها داشته‌ام، از خلیج فارس و دریای عمان و ترکمنستان و عراق تا ازبکستان و تاجیکستان و افغانستان، آذربایجان و آنچه را فلات ایران می‌گویند درنوردیده‌ام. البته‌که گاهی به نکات وحشتناکی برخورده‌ام، گاهی افراط‌ها و تفریط‌ها پیدا، می‌کند. احساسگرایی گاهی باعث خونریزی‌هایی شده است که به زیان آوردن آن به خودی خود شجاعت طلب می‌کند. ولی در عین حال یکی از زایشگاه‌های بارورترین مناطق نیز بوده است. تمام نقاط روشن و شفاف و مثبت این حوزه زمانی است که باورهای گوناگون توانسته‌اند با هم برخوردی سالم و پرشکیب داشته باشند. تمام درخشش تمدنی این حوزه بیار هم از این روست. تمام نقاط سیاه، افول‌های تمدنی، کشتارها، سرنگونی حکومت‌ها نیز که از ترکیبن خشم و خروش مردمی بوده از آن دوره‌هایی است که صبر و شکیبایی حاکمان بر قدرت سیاسی اجتماعی محدود بوده، دیگر باوران را تاب نیاورده است! حال شاید بتوان به این پرسش پاسخ داد که چرا شوک اسلام و نه شوک اسلامی. البته‌که به ایران مربوط می‌شود. من از انقلاب اسلامی تاکنون ایران را دنبال کرده‌ام. از یک سو شاگردان بسیار باهوش ایرانی دشته‌ام و از دیگر سو به خاطر حضور در بزرگ‌ترین مرکز خبری فرانسه از طریق روزنامه و خبرهایی که در آنتن‌های مختلف رادیویی و تلویزیونی به دستم می‌رسیده اکه گاهی حتی پخش هم نمی‌شده) در جریان نسبتاً خوب رویدادهای غم‌انگیز ایران بوده و هستم.

از جنگ‌های خیابانی مجاهدین و دیگر چریک‌های دست چپی گرفته تا درگیری‌های دیگر پس از انقلاب، زندانی‌های سیاسی، فشار بر اقلیت‌های مذهبی و سیاسی و اجرای احکامی که تا اشد مجازات پیش می‌رفت و بیشتر اوقات توجیه مذهبی و قرآنی داشته است و هم اینک نیز دارد.

○ شما به چه حدت در کانیان انقلاب ایران را با حادثه ۱۱ سپتامبر در کنار هم قرار داده‌اید؟

● شما نمی‌دانید؟! بسرای اینکه در هر دو رویداد نوعی ضدیت عکس‌العملی با غرب و با مدرنیته غربی و از نوع اسلام خالص بود. هر دو با خشم و خروش و تخریب ساختمان تمدنی باختران صورت گرفت. شعار اولی «الله اکبر» و «مرگ بر آمریکا» بود و در نهایت مرگ بر هر چیز و هر کس، و عمل دومی کشتار وحشتناک آمریکایی‌ها بود و با همان شعار «الله اکبر»!

○ ولی تنها آمریکایی‌ها نسوختند که به آن صورت سوراتیسی و وحشتناک کشته شدند.

● این از فانتاسم‌ها و شهوت‌های کشتاری مذهب‌گرایان افراطی همه مذهب‌هاست و این یکی هم از نوع اسلامی آن است که با اغماض فراوان می‌توانیم کورتین نوع آن بنامیم. برای آنها مهم نیست که چند نفر و از چه گروهی کشته می‌شوند. برای آنها مهم این است که این کشته‌ها به حساب چه کسی و کجا نوشته شوند. برای آنها این اسلام است که می‌کشد و انتقام می‌گیرد. آن هم به صورت بسیار نمایشی. در اینجا از کجا و از که؟ از آمریکا و از آمریکایی! به عنوان نماد غرب و نماد غیر!

○ شما داشید در بحث خود به ایران می‌رسیدید و در این باره نتیجه‌گیری می‌کردید.

● آری، خوشبختانه ما امروز شاهد حرکت‌هایی در ایران هستیم تا با استفاده از هرمنوتیک برای قوانین اسلامی و یک بار برای همیشه یک مدرنیزاسیون انجام پذیرد. این نگاه هرمنوتیکی به اسلام در ایران، نه تنها این کشور بلکه همه بلاد اسلامی را از بسیاری از گرفتاری‌های عقب‌ماندن از قافله تمدن امروز نجات خواهد داد...در مورد آنچه به صورت منفی و زننده‌ای در جهان به نام اسلام اتفاق افتاده باید بگویم‌که من بسیار غمگینم که متاسفانه ایران در بسیاری از این خسارت زدن‌ها دست‌کم مرکز الهام و یا حمایت‌هایی بوده‌که خود نیز خسارت‌های بزرگی را متحمل شده است. این را به دو جهت می‌گویم. نخست اینکه شما ایرانی هستید و دیگر اینکه به علاقه من به ایران واقفید و حتماً نسبت به حسنیت من شک روا نمی‌دارید... شاید تکرار این جمله ضروری باشد: اعتقاد من بر این است که اسلام باید حتی برای ادامه حیات خودش هم که شده خود را با شرایط روز تطبیق دهد. اگر تطبیق دهد، تازه آن وقت است که باید حساب خود را یک بار برای همیشه از سیاست جدا کند و از حالت یک شارژ (بار) تسدیل به یک ثروت بزرگ برای همگان شود. در غیر این صورت ما در جهان پیوسته شاهد بر خوردهای دیگری خواهیم بود که به جای پیشبرد منافع مسلمانان حربه‌ای در دست کسانی خواهد داد که بسرای عقب نگه داشتن هر چه بیشتر آنها بسیج شده‌اند.

○ ولی در این راستا غرب هم مقصر است، غرب پیوسته چشمش را به روی جهان غیرغربی بسته است. ده‌ها سال است‌که غرب بسیاری از کیفیت‌های شرق را به عمد نادیده می‌گیرد. این فرهنگ غربی که همه از آن دم «می‌زنیم و از یونان آمده، یکسره از یونان نیامده، از راه ایران و کشورهای خاوری و در دوره تسلط اسلام وارد باختر زمین شده، ولی‌کی وکجاکسی آن را به رسمیت‌شناخته است؟ خب اینها مرکز ثقل عقده‌های شرقی، ایرانی و اسلامی و هر چه‌که آن را بنامیم می‌شود. شما خودتان درباره ۱۱ سپتامبر

ادامه در صفحه ۱۰